

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره مسأله ترتب بود. بیان کردیم که مسلک ترتب به دنبال این است که عبادت مهم را، ولو اینکه تحقق عبادت منوط به قصد امر باشد، تصحیح کند و بیان کردیم این مسلک برای آن دسته از فقهایی که در عبادت عبادت قصد امر را شرط می‌دانند خیلی مهم است، همچنین برای کسانی که قصد امر را شرط نمی‌دانند ولی احراز ملاک را لازم می‌دانند و معتقدند که در فضای تراحم نمی‌شود برای مهم احراز ملاک کرد، خیلی مهم است. بله اگر فقهی قصد امر را شرط نداند و احراز ملاک را هم در تراحم محقق بداند یعنی بگوید که در مورد تراحم ملاک برای ضد عبادی محقق است نیازی به ترتب ندارند. پس اگر کسی هر کدام از این دو مطلب را علی سبیل منع خلو قائل شود ناگزیر از بحث ترتب است. از توضیح ما معلوم می‌شود که کلام مرحوم مظفر در اصول فقه ناتمام است زیرا ایشان در مقدمه مسأله ترتب فرمود اگر کسی در عبادت عبادت، امر نخواهد نیاز به ترتب ندارد در حالیکه اگر امر را نخواهد بالاخره ملاک را که نیاز دارد، و همان طور که گفتیم بدون ترتب دچار مشکل می‌شود.

تبیین بحث ترتب از لسان مرحوم آخوند

ماحصل اندیشه ترتب که از محقق کرکی شروع شده است این است که امر به مهم را در طول امر به اهم قرار دهیم و طولیت به دو وجه تصویر می‌شود: یکی اینکه امر مهم را مشروط به عزم عصیان اهم کنیم و دیگر اینکه مشروط به تحقق عصیان در خارج کنیم. پس امر به مهم یا مشروط است به عزم بر عصیان اهم، که فرع بر وجود اهم است و تا امر به اهم نباشد من عزم بر عصیان ندارم و از آن طرف امر بر مهم، فرع بر این عزم است و لذا امر به مهم در طول

امر به اهم است و یا امر به مهم، مشروط به عصیان امر اهم است شبیه به صورت قبل، که باید امر به اهمی موجود باشد تا عصیان در رتبه لاحق محقق شود و امر به مهم نیز متفرع بر این عصیان است. پس یک امر مشروطی دارم و یک امر مطلق که امر مشروط مهم است و امر مطلق اهم است که شرط امر به صلات یا عزم است یا عصیان و لذا طولیت روشن است.

فرق بین عصیان و عزم بر عصیان

اگر کسی گفت که امر به مهم مشروط به عزم بر عصیان اهم است که به شکل شرط متقدم یا مقارن قابل تصویر است وقتی مکلف وارد مسجد شد و دید مسجد نجس است تکلیف بهازاله کردن نجاست، فعلی می شود ولی مکلف تصمیم بر عصیان می گیرم وقتی عزم بر عصیان محقق شد، امر به صلات برای او فعلیت پیدا می کند به شکل امری که مشروط به شرطی است که آن شرط در رتبه سابق تحقق پیدا کرده است. حال چه تعبیر به شرط متقدم شود یا شرط مقارن، فرقی نمی کند و مرحوم آخوند هم هر دو تعبیر را در کفایه بیان کرده است، و خود تحقق عزم متقدم است و بقاء آن مقارن است و این مشکلی ندارد. لکن اگر گفتیم که امر به صلات متوقف بر خود عصیان است این یک مشکلی دارد و آن اینکه اگر امر به صلات مشروط به تحقق عصیان به شکل شرط متقدم شود آن موقع با واقعیت خارجی تطبیق نمی کند، زیرا عصیان زمان می خواهد، باید زمانی بگذرد که مکلف توانایی انجام ازاله را در آن زمان داشته باشد تا اگر انجام نداد گفته شود که عصیان کرده است، زمانی که مشغول مقدمات شود و برود آب و لوازم تطهیر مسجد بیاورد و لذا اگر کسی گفت عصیان به شکل شرط متقدم و شرط مقارن کار خواهد کرد، این اشکال دارد، زیرا عصیان زمان می خواهد، زیرا مکلف زمان می خواهد برای ازاله نجاست در حالیکه فرض بحث درباره کسی که است که به محض ورود در مسجد نماز می خواند، لذا نمی شود عصیان خارجی را به شکل شرط متقدم

دخیل در فعلیت صلات کرد مگر اینکه دقائقی در خارج بگذرد، در حالیکه این خلاف فرض ما است و لذا برای حل این مشکل آقایان گفته اند عصیان به صورت شرط متاخر خواهد بود که مثل اجازه است که در بحث مقدمه واجب برای تصحیح شرط متاخر گفته شد. در بیع فضولی که نیاز به اجازه مالک داریم، اگر گفتیم اجازه لاحق، ناقل است این هیچ اشکالی ندارد و این از نوع شرط متقدم و مقارن است ولی اگر گفتیم که اجازه کاشف است به نحو کشف حقیقی یعنی کشف می کند که بیع از زمان تحقق بیع موثر در ملکیت بوده است و این اجازه متاخر که کاشف به کشف حقیقی است شرط متاخر است که در اصول تلاشهایی برای حل آن شد و اگر این گونه شد عصیان متاخر یعنی عصیانی که ده دقیقه یا یک ربع یا نیم ساعت بعد در خارج محقق می شود زیرا این عصیان یک زمانی نیاز دارد که محقق شود و این ده دقیقه یا نیم ساعت ظرف تحقق عصیان است یعنی عصیان نیم ساعت بعد محقق می شود ولی از باب شرط متاخر، در فعلیت امر به صلات از زمان ورود مکلف به مسجد تاثیر می گذارد مثل اجازه که تاثیر در ملکیت سابق از زمان تحقق بیع داشت، این عصیان هم به شکل شرط متاخر اثر در فعلیت امر به صلات، از زمان وجود به مسجد دارد. بالاخره یا از باب عزم که شرط مقارن بلکه متقدم است یا از باب عصیان که شرط متاخر است امر به صلات فعلیت پیدا می کند و لذا تحقق ضد عبادی از باب این است که امر دارد آن هم امریکه در طول اهم است. این توضیح آخوند.

تکمله مرحوم آخوند بر بحث ترتب

مرحوم آخوند یک تکمله‌ای بر بحث ترتب دارد که بعد از بیان کلام محقق کرکی بیان می‌کند.^۱ ایشان می‌فرماید: اگر امکان ثبوتی ترتب درست شود، در عالم اثبات نیاز به دلیل نخواهد داشت.

توضیح مطلب: قائل به ترتب در دو مرحله باید بحث کند، یکی مرحله امکان ثبوتی ترتب که مخلص آن در طول بودن امر به مهم است، دوم مرحله اثبات ترتب است یعنی دلیلی در عالم اثبات بیاید ترتب را اثبات کند. مرحوم آخوند می‌فرماید اگر امکان ترتب ثابت شود برای اثبات آن نیازی به دلیل نیست زیرا فرض بحث در جایبست که ما دو خطاب داریم یک خطاب ازل داریم و یک خطاب صلّ، به بیان دیگر یک ازل النجاسه عن المسجد داریم و یک صلّ داریم. خطاب به اهم یقیناً اطلاق دارد؛ خطاب به مهم، از اول اطلاق داشته است، لکن مزاحمت سبب شد که اطلاق مهم، مقید شود. ازل مطلق بوده است، چه خطاب صلّ باشد و چه صلّ نباشد، از طرفی صلّ هم مطلق بود چه ازل بیاید و چه نیاید، صلّ که به صورت مطلق واجب بوده است علی اطلاقه واجب بوده است بعد ازل به صورت مطلق آمده است با آن مزاحمت کرده است، به خاطر اینکه ازاله فوری و اهم بوده است باعث شده است صلّ که مهم است مشروط به عزم بر ترک اهم یا عصیان اهم شود به شرطی که ترتب صحیح باشد. اگر ترتب ثبوتاً درست باشد ما دلیل نمی‌خواهیم زیرا دو خطاب داریم که این دو خطاب دلالت به ترتب اثباتی دارند. فقط برای اینکه این دو خطاب دلالت در ترتب در عالم اثبات کنند یک شرط وجود دارد و آن اینکه قائل شویم که عبادیت نیاز به امر ندارد و اگر کسی این مبنا را قبول کرد، خود خطابه‌ها مسأله را حل می‌کنند زیرا خطاب صلّ می‌گوید من صلوات با امر می‌خواهم پس این امر را مقید می‌کنم به عصیان اهم، تا مشکل حل شود، بله اگر کسی قائل شد به اینکه برای عبادیت نیاز به امر نیست، در وجود صلّ دو احتمال هست یا بقاء صلّ با ملاک یا بقاء صلّ با امر و نمی‌توان

^۱ . مرحوم آخوند در کفایه ابتداء ترتب را بیان می‌کند و بعد کلام محقق کرکی را بیان میکند و سپس این تکمله را بیان میکند.

گفت خود این دو خطاب دلالت بر ترتب می‌کنند لذا مرحوم آخوند می‌فرماید: پس اگر فقهی در عبادیت عبادت، امر را شرط کرد چون خطاب اهم و خطاب مهم هم وجود دارد وجود این دو خطاب و مزاحمت آنها، در فضای که عبادت امر می‌خواهد، یک امر ترتبی را تحویل شما می‌دهد. لذا اگر کسی با این تکمله بخواهد ترتب را توضیح دهد باید بگوید: ترتب له ثبوت و له اثبات، که هر دو را مرحوم آخوند بیان کرده است.

اشکالات مرحوم آخوند به ترتب

مرحوم آخوند به ثبوت ترتب اشکال می‌کند و می‌فرماید ما حاصل توضیح ترتب این است که امر به مهم در طول امر به اهم است و طولیت یعنی در امر به مهم در رتبه امر به اهم نیست ولی امر به اهم که در رتبه امر به مهم هست و معنی طولیت یعنی این که امر به مهم مشروط به عصیان اهم است ولی اطلاق امر به اهم که باقی است یعنی امر به اهم وجود دارد چه مهمی باشد و چه نباشد و لذا اگر امر به اهم در رتبه امر به مهم وجود داشته باشد - که البته معنای طولیت همین است و معنا ندارد که امر به اهم ساقط شود زیرا سقوط تکلیف سه راه دارد یا به از بین رفتن موضوع است مثل از بین رفتن مسجد یا به اطاعت شدن است یا اینکه عصیان شود اطاعت که نشده است موضوع هم که وجود دارد زیرا نجاست است. اما درباره عصیان، عزم بر عصیان که از شرائط سقوط تکلیف نیست که شما گفتید مشروط به عزم می‌کنیم، بله خود عصیان خارجی از شرائط سقوط تکلیف است ولی شما خود عصیان را به شکل شرط متاخر آوردید یعنی هنوز عصیانی خارجی تحقق پیدا نکرده است به عبارت اخری عصیان در سقوط تکلیف، شرط مقارن است و عصیانی که ساقط میکند عصیان خارجی است و باید بیاید تا ساقط شود لذا امر به ازل به هیچ دلیلی ساقط نشده است - و شما قائل هستید که در طول او یک امر دیگری عقلا درست کردید، معنای این کلام این است که در رتبه اشتغال به مهم امر به اهم فعلی است و این طلب ضدین است که محال است.

ان قلت: چه اشکال دارد ضدین متوجه این مکلف عاصی شود و عصیان خودش سبب شده است دچار ضدین شود زیرا اگر اهم را انجام می‌داد و امر به ازاله را امتثال می‌کرد که مهم وجود نداشت.

قلت: مرحوم آخوند جواب می‌دهد که اشکال طلب ضدین، ناظر به مولای حکیم است و مشکل این است که مولای حکیم نمی‌تواند طلب ضدین کند و نمی‌تواند در رتبه مهم برای کسی که قدرت ندارد هم طلب مهم و هم اهم کند و این طور نیست که مولا بگوید اگر این کار را کردی، از تو طلب ضدین می‌کنم؛ کأنّ شما می‌گویید که طلب ضدین در جایی که به خاطر سوء اختیار ملکف باشد استحاله ندارد. پس اشکال به استحاله‌ای است که ناظر به فعل مولی است و کاری به فعل مکلف نداریم

اشکال دوم مرحوم آخوند تعدد عقاب است یعنی اگر ملکفی هیچکدام از دو تکلیف را انجام نداد باز قضیه شرطیه نسبت به اهم درست است زیرا به مکلف گفته شده است «ازل النجاسه و ان عصیت فصل» و در این رتبه که هر دو درست است شما دو تکلیف متوجه او کردید پس باید دو عقاب شود زیرا هر دو را ترک کرده است. آیا واقعا ملتزم به تعدد عقاب می‌شوید که او مستحق عقابین است.

به نظر ما اشکال دوم، اشکال مستقلی نیست و این فرع بر فعلیت دو طلب است و اگر کسی توانست اشکال اول را پاسخ دهد این اشکال هم درست می‌شود.

جواب مرحوم مظفر از اشکال آخوند خراسانی

۲. مرحوم آخوند می‌گوید این اشکال را به مبنای بزرگ می‌گفتیم و ایشان به صدد تصحیح اشکال بود ولی نتوانست.

مرحوم مظفر که متاخر از آخوند است در اصول فقه به صدد جواب از مرحوم آخوند بر آمده است و میفرماید:

مرحوم آخوند می گوید امر به ضدین در آن واحد محال است و آن واحد همان رتبه مهم، یعنی در رتبه مهم، امر به ضدین شده است که محال است. کأن در اینجا یک مغالطه‌ای صورت گرفته است. از آخوند سوال می‌کنیم که این آن واحد به کجا می‌خورد؟ اگر آن واحد به جمع ضدین بخورد حرف درست است ولی اگر آن واحد به امر بخورد کلیتش غلط است وقتی شما می‌گویید امر به ضدین در آن واحد یعنی امری که ضدین را در آن واحد جمع کند این محال است اما اگر آن واحد را قید امر کردید و گفتید امر در یک آن به دو ضد محال است، به ما بگویید بدانیم چه مشکلی دارد. آنچه محال است جمع بین ضدین در آن واحد است و از طرف مولی حکیم محال است که به عبد عاصی امر به جمع بین ضدین کند، ولی اگر در اینجا جمع ضدین نباشد یعنی مامور به جمع بین ضدین نباشد بلکه فقط امر، در آن واحد صورت بگیرد محال نیست. پس اگر آن واحد را به امر بزنید یعنی منظور امر کردن به دو ضد در آن واحد باشد مشکل حل می‌شود و نباید آن واحد را به مامور به زد یعنی امر به جمع بین دو ضد، در حالی که در ترتب بنا بر عدم جمع است و مولی در آن واحد امر میکند و در رتبه مهم امر کرده است به ازاله و امر کرده به صلات ولی امر در آن واحد است و نخواسته که در آن واحد این دو را جمع کند. مولا امر به اهم می‌کند و امر به مهم هم می‌کند و این دو امر را در آن واحد می‌کند ولی از مکلف، انجام دو مامور به را در وقت واحد نمی‌خواهد. اساساً در ترتب، فرض این که شما دو شی دارید در عرض همدیگر، ولی مولا از مکلف نمی‌خواهد که این دو را در عرض یکدیگر انجام دهد، بلکه دو امر داریم و دو مامور داریم ولی مامور به این‌ها جمع کردن نیست، از کجای طلب دو ضد، طلب جمع را بدست آوردید و این آن واحد به طلب می‌خورد یا به جمع بین ضدین به عنوان مامور به.

در ترتب ما جمع ضدین نداریم بلکه اصلا در ترتب، حتی اگر فرض جمع امکان داشته باشد، باز مولا ابتداء اهم را می خواهد.

بنابراین مرحوم مظفر خواسته -کأنّ- به اشکال مرحوم آخوند ورود کند و بگوید آن واحد یعنی دو امر در یک زمان هستند، ولی قرار نیست که ماموربه ها جمع شوند. امر الف ماموربه ج دارد و امر ب ماموربه ج دارد ولی قرار نیست که ج و ج در یک زمان جمع شوند بلکه فقط امرها در یک زمان هستند. بعد به آخوند میگوید که خود شما در عالم اثبات گفتید که امر اهم اطلاق دارد و امر به مهم اطلاق داد و مزاحمت باعث می شود مهم را مقید شود به دلیل اینکه مشهور می گویند مهم از فعلیت می افتد و لذا ترتب قبل و بعدی ندارد و از همان اول اهم است لذا شما به ما نشان بدهید که کجا جمع بین ضدین رخ داده است.

استاد: کلام مرحوم مظفر باید بررسی شود و بعد هم که کلام مرحوم نائینی را بررسی کردیم و کلام مرحوم خوئی را بررسی کردیم فقط این جمله درست می شود و فقط گرفتار این هستیم که اگر دو ماموربه شد آیا عاصی دو عقاب می شود که ما گفتیم که دوتا نیست بلکه صد تا است زیرا الی ما شاء الله از این ماموربه هایی است که گردن مکلف است و عصیان کرده است.

مقرر: حسن مهاجری